

تحلیل جایگاه جنسیت با رویکرد علم النفس فلسفی

فرحناز حاجیان بروجنی^۱

زهراسادات قاضی زاده هاشمی^۲

چکیده

در حکمت متعالیه، انسان‌شناسی از مهم‌ترین مسائل مورد توجه است؛ اما در این حوزه انسان، بدون لحاظ جنسیتش بررسی می‌شود، در حالی که نوع انسان دارای دو جنس متمایز و دارای ویژگی‌های مخصوص به خود است که این دو بر اساس همین تمایزها، جایگاه‌ها و مسئولیت‌ها و حقوق متفاوتی از لحاظ فردی و اجتماعی دارند. به علت عدم آگاهی نسبت به منشأ این تفاوت‌های وجودی، تمایزات فردی و اجتماعی زن و مرد موجب تصور برتری یکی از این دو بر دیگری و ایجاد شبهاتی در مورد عدالت الهی و ایجاد مشکلات اعتقادی در جامعه شده است. از آنجا که شناخت منشأ ویژگی‌های متمایز این دو موجود می‌تواند بر رفع این شبهات کمک کند، پرداختن به آن از اهمیت بالایی برخوردار است. در این راستا مقاله حاضر با روش تحلیلی توصیفی به دنبال تبیین ابعاد وجودی انسان و در ضمن آن، اثبات عدم تفاوت نفسانی و اثبات جسمانی بودن تمایزات بر اساس مبانی حکمت متعالیه، برای رفع این شبهات است.

واژگان کلیدی: انسان، جنسیت، نفس‌شناسی، حکمت متعالیه، تمایزات.

۱. طلبه سطح سه حوزه علمیه خراسان. kabutarekarbala17689@gmail.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

مقدمه

شناخت ابعاد وجودی انسان از گذشته مورد توجه اندیشمندان حوزه دین بوده و در فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه، انسان‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در حوزه انسان‌شناسی، انسان بدون لحاظ جنسیتش مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد؛ اما باید توجه داشت که نوع انسان دارای دو جنسیت است که هر کدام از این دو بر اساس جنسیتشان دارای ویژگی‌های مخصوص به خود هستند.

شناخت ویژگی‌های هر کدام از این دو گروه و منشأ آن به شناخت جایگاه ایشان در اجتماع و مسئولیت‌ها و حقوق ایشان که مناسبشان تعیین شده، کمک زیادی می‌کند. این شناخت علاوه بر این، بر رفع شبهات وارد بر عدالت الهی در تفاوت‌های خلقت، بسیار کمک کننده است. در بعضی موارد این شبهات آسیب زیادی بر تدین و اعتقادات افراد وارد می‌کند و از همین رو ارائه اطلاعات لازم جهت پاسخ‌گویی و رفع این شبهات یا جلوگیری از ایجاد آن‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است.

مقاله حاضر با روش تحلیلی توصیفی به دنبال تبیین ابعاد وجودی انسان و در ضمن آن تبیین تفاوت‌های زن و مرد و منشأ این تفاوت‌ها بر اساس نفس‌شناسی حکمت متعالیه است.

سؤال اصلی

بر مبنای علم‌النفس فلسفی، جنسیت چگونه تبیین می‌شود؟

سؤالات فرعی

بر اساس علم‌النفس فلسفی، انسان چگونه موجودی است؟

بر اساس مبانی انسان‌شناسی فلسفی، آیا منشأ ویژگی‌های متمایز زن و مرد جسم و روح است؟

آیا تمایزات زن و مرد موجب برتری یکی از این دو موجود بر دیگری است یا نه؟

پیشینه

در بحث مرتبه و جایگاه جنسیت، برخی آثار اشاراتی داشته‌اند؛ به عنوان مثال مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی فلسفی از رابطه ارزشمندی ذاتی و جنسیت» اثر خانم مهدیه سادات مستقیمی

ارائه شده که در این اثر، برابری ارزش ذاتی زن و مرد بر اساس آیات و روایات و نظرات اندیشمندان مورد بررسی قرار گرفته است. تمایز مقاله حاضر با این آثار در این است که مقاله حاضر مرکز توجه‌اش را نفس انسان قرار داده و با رویکردی عقلانی به دنبال اثبات برابری مرتبه و مقام وجودی زن و مرد و بی‌تأثیر بودن تفاوت‌ها در مرتبه این دو و در نتیجه عدم برتری این دو بر یکدیگر است.

۱- مفاهیم پایه

۱-۱- جنسیت

اجناس: این واژه مفهوم عامی دارد که بر افراد و انواع مختلف دلالت می‌کند؛ مانند جنس حیوانیت در انسان و در اسب و هر تیره از جنسی مانند جنس سگ که از تیره حیوان است؛ جنس بر عائله، ایل، خانواده و مردم هر کشور اطلاق می‌شود؛ «أَبْنَاءُ جَنْسِنَا»: افراد ایل و خانواده ما؛ «الْجَنْسُ اللَّطِيفُ»: زنان؛ «الْجَنْسُ الْحَشِينُ»: مردان. (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۰۶)

جنسیت: حالت و کیفیت جنس، رجولیت و انوئیت افراد. (معین، ۱۳۵۳: ۱/۱۲۴۶) در زبان انگلیسی تا پیش از سال ۱۹۶۰، دو واژه جنس و جنسیت برای اشاره به مفهوم زن، مرد و خنثی به کار می‌رفت؛ اما فمینیست‌ها از سال ۱۹۶۰ به تدریج واژه «sex» را برای اشاره به جنس زن و مرد و با توجه به تفاوت‌های آناتومی، به کار بردند و واژه «gender» به معنای جنسیت را برای اشاره به ویژگی‌های متفاوت روان‌شناختی و رفتاری که در چارچوب جامعه و فرهنگ خاصی شکل گرفته، استعمال کردند. (فریدمن، ۱۳۸۱: ۲۷)

واژه جنسیت در ادبیات مطالعات زنان برای اشاره به ویژگی‌هایی به کار می‌رود که در نتیجه تأثیر عوامل زیستی، اجتماعی و فرهنگی در هر یک از دو جنس مرد و زن به‌طور متفاوت بروز می‌کند. (هاید، ۲۰۱۳: ۳) جنسیت، مفهوم گسترده‌ای دارد و به ویژگی‌های روان‌شناختی و طبقه‌بندی‌های اجتماعی شکل گرفته در فرهنگ انسانی و اجتماع اشاره دارد. (ماتلین، ۲۰۰۸: ۵-۶)

۲-۲-۱- نفس

نفس: جوهری است که ذاتاً مستقل بوده و بالفعل متعلق به اجساد و اجسام است. (سجادی،

۱۳۷۹: ۴۹۹)

نفس به فتح و سین مهمله در آخر، به معنای جان و روح و حقیقت شیء و هستی و عین

هر چیزی است که در این صورت جمع آن نفوس است. (پادشاه، ۱۳۶۳: ۴۳۶۷/۷)

نفس از دیدگاه ملاصدرا: ملاصدرا تعریف ارسطو را درباره نفس، پذیرفت که می‌گوید؛

نفس، کمال اول برای جسم و تن است برای آنکه او را به انجام و فعلیت دادن به امکانات و

قوت‌هایش توانا سازد. نفس، جوهری است مجرد و بسیط‌الذات و نابودناشدنی که از سنخ

ماده و مادیات نیست، به بدن حیات می‌بخشد تا بتواند از آن همچون ابزاری برای کارهایش

(که یا از نوع ادراکات است یا افعال عضلانی و بدنی) بهره بگیرد.

نفس مجرد اگرچه در ماده تن نیست و تن، ظرف آن نیست، ولی همراه تن و بسته و اسیر

ماده بدن است. از این رو ملاصدرا آن را دارای دو جنبه می‌داند که از جهت ذات خود، مجرد

و از سنخ مفارقات است و از جهت فعل و رفتار، جسمانی است و از جسم جدایی ندارد؛ زیرا

به نظر وی مانعی ندارد که چیزی، دارای دو جنبه مخالف بوده، از جهتی مفارق و غیرمادی و

از جهتی با ماده همراه باشد. نفس انسانی برخلاف نفوس دیگر ملکوتی و آسمانی، در اصل

خلقت خود زمینی و محتاج و پایبند ماده است.

ملاصدرا برخلاف فلاسفه دیگر، نفس انسان را ایستا و دارای فقط یک درجه از وجود

نمی‌داند که بی حرکت و تغییرناپذیر باشد، بلکه آن را دارای رشد و حرکتی در جوهر و ذات

خود می‌داند که روزبه‌روز کامل‌تر می‌شود. (شیرازی، ۱۳۸۴: ۴۳/۶-۴۵)

۲- شناخت انسان بر اساس علم النفس فلسفی

۲-۱- تعریف انسان

انسان به دلیل گستردگی ابعاد وجودی و آثار و تظاهرات گوناگونش در زندگی، از

تعریف معینی برخوردار نیست. به‌ویژه در عصر حاضر هر یک از شاخه‌های علوم انسانی

به تناسب اهداف مربوط به حوزه فعالیت خود، تعریف خاصی از انسان ارائه می‌دهند. (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۵: ۱۵) اما برخی از فلاسفه انسان را به گونه‌ای دیگر تعریف کرده‌اند که در اینجا به کامل‌ترین تعریف که توسط علامه جوادی آملی بر اساس آیات قرآن ارائه شده پرداخته می‌شود.

به فرموده علامه جوادی آملی، انسان حی متأله است. جنس انسان بر اساس این تعریف، «حی» است که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح دارای نطق است و می‌توان گفت که معادل «حیوان ناطق» است و فصل این تعریف که فصل اخیر حدّ انسان است، «تأله» است؛ یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب‌شدن در الوهیت او؛ پس قرآن کریم نطق را فصل اخیر انسان نمی‌داند. نطق لازم است؛ ولی کافی نیست؛ چون اگر کسی اهل ابتکار و صنعت و سیاست باشد، ولی همه این‌ها را در خدمت هوای نفس بگذارد، از نظر قرآن، «انعام» و «بهیمه» و «شیطان» است؛ بنابراین آنچه در اصطلاح توده مردم انسان است (حیوان ناطق)، در ردیف جنس اوست و تأله او در حقیقت، فصل الفصول وی است. از آنجا که تأله و ذوب‌شدن در خداآوری در نهاد و نهان انسان تعبیه شده است، چراکه انسان فطرت خداجو و خداگرا دارد، حقیقت وی نیز بیش از یک چیز نیست؛ پس «حیات» و «تأله» چنان در هم تنیده است که واقعیت حیات انسان، چیزی جز تأله و دل‌باختگی به جمال و جلال الهی نیست و هرگونه غبار غیریت‌پذیری (کفر در توحید، نبوت، معاد و...) با غیرت خداخواهی او منافات دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۵۱)

۲-۲- ابعاد وجودی انسان

وجود انسان دارای دو بعد است. یکی بُعد جسمانی که همان خلقت انسان از خاک (ر.ک. طه، ۵۵؛ روم، ۲۰؛ انعام، ۲؛ صافات، ۱۱) یا خلقت انسان از آب و نطفه است، (ر.ک. سجده، ۱۴؛ مؤمنون، ۱۲-۱۴) که این بعد از وجود انسان مشترک است با همه جانداران؛ اما بعد دیگر که به علت ویژگی‌های خاصش متمایزکننده انسان از سایر جانداران است، بعد روحانی انسان است. (ر.ک. مؤمنون، ۱۲-۱۴؛ سجده، ۹) برای اثبات بعد روحی انسان می‌توان گفت: انسان در تمام عمر خود با کلمه «من» تعبیر می‌شود و با اینکه تغییرات زیادی

در جسم او از جمله چاقی، لاغری، پیری، جوانی، بیماری و... اتفاق می افتد، همچنان من او باقی است و انسانیتش پابرجاست و با تغییرات جسمی تغییر نمی کند. از اینجا معلوم می شود جدای از بعد جسمانی، در وجود انسان بعد روحانی و نفسانی وجود دارد و حقیقت وجود او را همین بعد روحانی و نفسانی تشکیل می دهد. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/۲۶۹-۳۷۴) این روح الهی منشأ حیاتی است که ویژگی اصلی حقیقت انسان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۴۰)

بر اساس آیات قرآن، مبدأ آفرینش انسان، خاک یا صلصال، طین، ارض و نطفه یا ماء معرفی شده است. آیه ای که به آفرینش انسان از صلصال اشاره دارد عبارت است از: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾؛ (الرحمن، ۱۴) انسان را خدا از خشک گلی مانند گل کوزه گران (بدین حسن و زیبایی) آفرید.

آیاتی که به خلقت انسان از آب اشاره دارد: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾؛ (فرقان، ۵۴) و او خدایی است که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آن ها خویشی، نسب و بستگی از دواج قرار داد و خدای تو (بر هر چیز) قادر است. ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ (نور، ۴۵) و خدا هر حیوانی را از آب آفرید، که بعضی [مانند مارها] بر شکم روند و برخی [مانند انسان] بر دو پا و برخی [چون اسب و گاو و شتر] بر چهار پا حرکت کنند و خدا هر چه خواهد بیافریند که خدا بر همه کار تواناست.

آیاتی در مورد خلقت انسان از خاک و نطفه: ﴿وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا إِنْآ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ (رعد، ۵) و اگر تو را جای تعجب [به کار منکران] است، عجب قول منکران معاد است که می گویند: آیا ما چون خاک شدیم، باز از نو خلق خواهیم شد؟ اینان هستند که به خدای خود کافر شدند و هم اینان زنجیرها [ی قهر و عذاب] بر گردن دارند و هم اینان اصحاب دوزخاند و در آن همیشه معذب اند. ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴿۳۷﴾ (کهف، ۳۷) رفیق [با ایمان و فقیر] او در مقام گفت و گو [و اندرز] بدو گفت: آیا به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفرید و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی؟! ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّئَلَّيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَبْتَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ يَهْبِجُ ﴿۵﴾ (حج، ۵) ای مردم، اگر شما در [روز قیامت و قدرت خدا بر] بعث مردگان شک و ریبی دارید [برای رفع شک خود بدین دلیل توجه کنید که] ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه، آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ای گوشت با آفرینشی تمام و ناتمام، تا [در این انتقال و تحولات قدرت خود را] بر شما آشکار سازیم و [از نطفه‌ها] آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحم‌ها قرار می‌بخشیم تا به وقتی معین، آنگاه شما را به صورت طفلی [چون گوهر از صدف رحم] بیرون آریم تا [زیست کرده و] سپس به حد بلوغ و رشد خود برسید و برخی از شما [در این بین] بمیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش، خرف شود و هیچ فهم نکند و [دلیل دیگر از ادله قدرت خدا بر معاد آنکه] زمین را بنگری وقتی خشک و بی‌گناه باشد، آنگاه چون باران بر آن فروباریم سبز و خرم شود و [تخم‌ها در آن] نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.

آیاتی در اشاره به خلقت انسان از طین: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿۲﴾﴾ (انعام، ۲) اوست خدایی که شما را از گلی آفرید، پس فرمان اجل و مرگ را بر همه کس معین کرد و اجلی که معین و معلوم است به نزد اوست؛ باز شما شک در آیات او می‌کنید؟ ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿۷﴾﴾ (سجده، ۷) آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد و آدمی را نخست از خاک [پست بدین حسن و کمال] بیافرید. در تبیین این آیه باید گفته شود که خلقت اولین انسان یعنی حضرت آدم مستقیم از خاک بوده و خلقت نسل بشر پس از ایشان تا به امروز از

نطفه و به علت بازگشتش به حضرت آدم، غیر مستقیم از خاک است. ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز آفرید. (سجده، ۷ و ۸)

در آیاتی از قرآن خداوند متعال فرموده است: تو را آفریدیم درحالی که هیچ چیزی نبود، یا اینکه تو را از هیچ چیز [لاشیء] آفریدیم. در توجیه این آیات هم مطلب چنین است که در واقع خاک و نطفه، ماده اولیه انسان است و قابلیت انسان شدن را دارد؛ اما باید چیزی به آن افزوده شود تا انسان شود و این چیز در خود ماده وجود ندارد. (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۳۱۵-۳۳۵)

آیات شریف قرآن پس از ذکر مراحل آفرینش انسان از نطفه و خاک که بیانگر بُعد جسمانی انسان است، به نفخ روح اشاره می‌کند؛ یعنی پس از آنکه ساختمان جسمی جنین کامل شد، صورت دیگری به آن افزوده می‌شود و مرتبه وجودی تازه‌ای پیدا می‌کند که قرآن از آن مرحله با «نفخ روح» یاد می‌کند. ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ (مؤمنون، ۱۴) آنگاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان ساختیم و سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم [و پیکری کامل کردیم]، پس از آن [به دمیدن روح پاک مجرد] خلقتی دیگرش انشا نمودیم؛ آفرین بر [قدرت کامل] خدا که بهترین آفرینندگان است. ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ (ص، ۷۱-۷۲) [یاد کن] هنگامی که خدایت به فرشتگان گفت که من بشری از گل خواهم آفرید؛ پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم بر او به سجده درافید. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ (حجر، ۲۸-۲۹) و [یاد آر] آنگاه که پروردگارت به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از ماده گل ولای کهنه متغیر، خلق خواهم کرد؛ پس چون آن [عنصر] را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم، همه [از جهت حرمت و عظمت آن روح الهی] بر او سجده کنید. این روح همان نفس است که

صورت انسان است.

چگونگی پدید آمدن نفس را ملاصدرا به این نحو تبیین می‌کند: چون نفس انسانی برای حدوث و موجود شدن خود محتاج به ماده است، از قابلیت و استعدادی که در بدن نهفته، استفاده می‌کند و همچون یکی از اعضای بدن در کنار آن به وجود می‌آید. به عبارتی دیگر، بدن انسان به حسب طبع و ذات خود نیازمند به نفسی عالی به غیر از نفس نباتی و حیوانی است، تا استعداد های خاص انسانی او را شکوفا کند و به ثمر برساند. به همین سبب در آن، استعداد داراشدن این نفس نهاده شده و باید به گونه‌ای به عرصه وجود آید و بر جایگاه طبیعی خود بنشیند.

ملاصدرا از همین جا در بحث و استدلالی وجودی و روان‌شناختی (انتولوژیک) ثابت می‌کند که لازم نیست برای نفس، وجودی جدای از وجود بدن اثبات شود؛ زیرا این دو با یک وجود، موجود هستند و چون مسلم است که بدن وجود دارد، پس وجود نفس هم ثابت می‌شود؛ زیرا نفس، استعدادی در آن بدن است، پس در آغاز پدیدار شدن نفس و بدن، وجود نفس، جدای از وجود بدن نیست، همان طور که وجود عرض با وجود جوهری که آن عرض در آن محقق می‌شود، یک وجود است نه بیشتر، با این تفاوت که با از بین رفتن جوهر، عرض هم ناچار وجود خود را از دست می‌دهد، ولی نفس با فنای بدن فانی نمی‌شود؛ زیرا راه تکامل و رشد نفس از راه رشد و تکامل بدن جداست و اگرچه حدوداً وجود آنها متحد است، ولی بقاء به دو وجود موازی تغییر می‌یابند. نفس، برای بدن در آغاز حیات فقط استعداد و قوه‌ای است که با کمک حرکت جوهری ماده به فعلیت و وجود خارجی می‌رسد؛ ولی وقتی موجود شود خود را از آن جدا می‌کند و به نوعی رشد و تکامل که ویژه اوست (و با رشد و تکامل جسمانی فرق دارد)، می‌پردازد تا به رشد و کمال نهایی و متعالی خود برسد. (شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۱/۶ و ۲۳)

از نگاه دیگر: بدن انسان ضمن حرکت جوهری خود و به وسیله همین حرکت جوهری می‌تواند دو نوع تکامل داشته باشد: اول تکامل مادی و جسمانی بدن که به رشد و کمال بدن کمک می‌کند و سرانجام به پیری و مرگ می‌رسد؛ دوم تکامل دیگری که غیر مادی است و

درون و همراه بدن انجام می‌گیرد و نفس (یا خود انسانی) را می‌سازد. (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۳)

بنا بر آنچه بیان شد، از نظر ملاصدرا، نفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است.

لازم به ذکر است که بعد نفسانی انسان، موجب تفاوت‌های اصیل و عمیقی در وجود او با سایر جانداران شده که هر یک از آن‌ها موجب ایجاد رشته‌ای جداگانه در بافت هستی او به شمار می‌رود. این تفاوت‌ها در سه ناحیه است: اول ناحیه ادراک و کشف خود و جهان از راه عقل، دوم ناحیه جاذبه‌های غیرمادی که بر انسان احاطه دارد و سوم ناحیه کیفیت قرار گرفتن، تحت تأثیر جاذبه‌ها و انتخاب آن‌ها؛ اما در ناحیه جاذبه‌ها، اصول جاذبه‌های معنوی که تا امروز شناخته شده و مورد قبول است عبارت است از علم و دانایی، جمال و زیبایی، خیر اخلاقی که در توضیح آن باید گفت: پاره‌ای از کارها را انسان از آن جهت انجام می‌دهد که معتقد است انسانیت چنین حکم می‌کند. معیار بسیاری از کارهای انسان «خیر اخلاقی» است، و به عبارت دیگر، بسیاری از کارها را انسان به جهت «ارزش اخلاقی» انجام می‌دهد نه به جهت امور مادی. این ویژگی از مختصات انسان است و مربوط به جنبه معنوی او که سایر جانداران هرگز چنین معیاری ندارند. آخرین اصل نیز تقدیس و پرستش است که یکی از پایدارترین و قدیمی‌ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل‌ترین ابعاد وجود آدمی است. (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۲: ۲۷۶/۲-۲۸۰)

با توجه به مطالب فوق، انسان که به تعریف علامه جوادی آملی، حی مثاله است دارای دو بعد مادی و معنوی است که بعد مادی وی به جسم او و بعد معنوی او به روحش بازگشت دارد؛ اما آنچه اینجا دارای اهمیت است دو جنسیتی بودن انسان است. یکی جنسیت زن و دیگری جنسیت مرد که هر کدام با یکدیگر در برخی ویژگی‌ها مشابه و در برخی متمایزند؛ این تمایزها به کدام بعد از وجود انسان برمی‌گردد؟ بعد مادی یا معنوی؟ جسم یا روح؟

۳- منشأ تفاوت‌های زن و مرد؛ جسم یا روح؟

ذات هر موجود مادی از ماده و صورت تشکیل شده که ماده در موجودات، مشترک است اما صورت‌ها متمایزاند؛ یعنی هیچ وجه اشتراکی در صورت موجودات نیست و به همین

جهت، هر تشابهی در بین موجودات مختلف، یا غیرذاتی است یا در جنس (ماده) است، نه در فصل (صورت). با توجه به اینکه ماهیت انسانی مرکب از جنس و فصل است (مظفر، ۱۴۱۸: ۵۹) و شامل وجود مشترک بین حقایقی می‌شود که در حقیقت، مشترک و در عدد، متفاوت‌اند، در انسان هم ماده، همان جسم و صورت، نفس آن است، پس در مورد ماهیت زن و مرد باید به این سه سؤال پاسخ داد: ۱- آیا جنس انسانیت، در زن و مرد یکسان است؟ ۲- آیا فصل انسانیت، در زن و مرد یکسان است؟ و سؤال آخر اینکه: آیا ذکوریت و انوئیت مربوط به جسم اوست یا مربوط به نفسش؟

ابوعلی سینا درباره رابطه جنسیت با ماهیت انسانی می‌نویسد: «انوئیت و ذکوریت خارج از فصل انسانی و در زمره احوال و عوارض عامی هستند که به نوع عارض می‌شوند.» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱/۲۲۵-۲۲۲)

خواججه نصیرالدین طوسی هر چند بر تفاوت زن و مرد در خردورزی اشاره می‌کند، ولی این مسئله را در تفاوت ذات و ذاتیات دخیل نمی‌داند. (طوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۱)

ابن عربی که از عرفای نامدار جهان اسلام است، هر چند تفاوت زن و مرد را در قوای ادراکی تأیید می‌نماید، تفاوت‌های طبیعی زن و مرد را فضیلت عرضی می‌داند نه ذاتی. (ابن عربی، ۱۹۸: ۲۴۱) پس زن و مرد در جنس و فصل یکسان هستند؛ اما ذکوریت و انوئیت از عوارض کدام یک است، جنس یا فصل؟

علامه جوادی آملی می‌فرماید: از دیدگاه حکما مذکر و مؤنث بودن، از شئون ماده شیء است، نه از شئون صورت آن؛ یعنی این دو، در بخش صورت و فعلیت بی‌تأثیر است و تنها در بخش ماده نقش دارد و نشانه اینکه ذکوریت و انوئیت به ماده برمی‌گردد، اختصاص نداشتن این دو صنف به انسان است؛ چراکه در حیوان و حتی در گیاهان هم این دو صنف وجود دارد؛ بنابراین مردی و زنی که مراتب پایین‌تر از انسان دارا هستند، به «صورت» انسان بر نمی‌گردد؛ چون اگر به صورت انسان برمی‌گشت، هرگز پایین‌تر از انسان، واجد آن نبود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۵)

﴿ومن کلّ شیء خلقنا زوجین لعلکم تدّکرون﴾؛ (ذاریات، ۴۹) و از هر چیزی جفت

آفریدیم تا شاید شما عبرت گیرید. در این آیه و آیات دیگری از قرآن مؤیداتی بر یکی بودن زن و مرد از جهت نفسانی ذکر شده است. از جمله آیه اول سوره نساء (همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم.) و آیاتی دیگر در سوره روم و نحل (خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید).

علامه طباطبایی تفاوت زن و مرد را جسمانی می‌داند و می‌فرماید: زن و مرد از نظر جسمانی مکمل یکدیگر اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲/۲۶۹-۲۷۵)

بر اساس آیات قرآن، زن و مرد در سرشت و ذات یکسان هستند و تمایزی بین ایشان از این جهت نیست. (ر.ک. روم، ۲۱، قیامت، ۳۶ تا ۳۹، سجده، ۷ تا ۹، مؤمنون، ۱۲ تا ۱۴، اعراف، ۲۶ تا ۳۶، نساء، ۱) از دیدگاه بیشتر اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان، زن و مرد در حقیقت انسانی و ذات و سرشت اولی، مشترک هستند.

نتیجه اشتراک زن و مرد در ماهیت انسانی این است که هر آنچه برای انسان بدون در نظر گرفتن ویژگی جنسیت ثابت شود، به هر دو صنف زن و مرد مربوط می‌شود. پیامد قبول این نظریه این است که هر آنچه در مباحث انسان‌شناسی اسلامی گفته شده است بدون هیچ تفاوتی بر هر دو صنف تطبیق پذیر است. (مستقیم، ۱۳۸۷: ۹)

از مسائل مهم تری که اندیشمندان به آن اشاره کرده‌اند، بحث یکسانی زن و مرد در غایت و علت فاعلی است که از این طریق می‌توان به‌طور غیرمستقیم ثابت کرد زن و مرد در وجود (که ملاک رتبه‌بندی موجودات است) هیچ تمایزی ندارند، به این صورت که اگر هدف یکسان باشد ابزار رسیدن به آن هم یکسان است و ابزار رسیدن به هدف در موجودات از وجود ایشان نشئت می‌گیرد و بنا بر حکمت الهی زمانی که هدف از خلقت یکسان باشد وجود یکسان است. مطلب دیگر اینکه بر اساس قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» از آنجا که علت فاعلی زن و مرد یکسان است تفاوتی در هستی ایشان نیست.

علامه جوادی آملی در تبیین این مطلب می‌فرماید: بر اساس برهان عقلی دو شیء متفاوت و متمایز، امتیازشان یا به‌حسب علل بیرونی و یا عوامل درونی است و اگر از نظر علل بیرونی و عوامل درونی هیچ تمایزی بین آن‌ها نباشد، دو صنف از یک نوع، یا دو فرد از

یک صنف بوده ولی هرگز دو نوع از یک جنس نخواهند بود؛ چون در این صورت تفاوت جوهری پیدا می‌کنند. انسان‌ها چه زن و چه مرد، مبدأ فاعلی و مبدأ غائی شان یکی است و دینی هم که برای تربیت آن‌ها آمده نسبت به هر دو صنف واحد بوده و پاداش هم که نتیجه عمل است، برای هر دو مساوی است. این امر، یعنی نفی تمایز خارجی؛ اما در مورد علل و عوامل درونی نیز ممکن است بین زن و مرد تفاوت‌های مختصری باشد که در نهایت، این تفاوت، دلیل بر آن نیست که در همه فضائل متفاوت باشند. البته شاید برای بعضی از اوصاف نفسانی، مقدمات و ابزار لازم باشد که در مغز مرد وجود دارد و برای نیل به برخی از کمالات انسانی دیگر، ابزاری ضروری باشد که در دستگاه مغز زن یافت شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۹-۲۵۰)

بر اساس آیه اول سوره نساء، نخستین کسی که از حقیقت واحد انسانی ظهور کرد، آدم (علیه السلام) بود. همسر آدم (علیه السلام) را نیز از همان حقیقت واحد آفرید؛ یعنی یک حقیقت، مبدأ قابل‌پیدایش آدم و همسر اوست. جسم و روح حوا هم‌سنخ جسم و جان آدم (علیه السلام) بوده است؛ زیرا با بخشی از طین خاص، بدن حضرت آدم و با بخش دیگر آن، بدن حضرت حوا (علیه السلام) آفریده شد. روح آدم و حوا (علیه السلام) نیز مستقیماً و مستقلاً تنزل یافته و به بدن‌های آنان تعلق گرفته است؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۸۸/۱۷) یعنی یک حقیقت، مبدأ قابل‌پیدایش آدم و همسر اوست و آن حقیقت واحد، انسانیت است (تجربه نشان می‌دهد که مذکر و مؤنث مجانس، هر دو از یک نوع‌اند و این اصل مجرب به انسان اختصاص ندارد) و نخستین کسی که از آن حقیقت (انسانیت) ظهور کرد، آدم (علیه السلام) بود؛ پس مرجع ضمیر «ها» در ﴿وَحَلَقَ مِنْهَا﴾ «نفس واحده» است، نه باقی‌مانده گل آدم (علیه السلام) یا عضوی از اعضا یا استخوان دنده چپ او؛ پس طبق ظاهر آیه، خلقت هر دو از یک حقیقت است. آیات مؤید این مطلب عبارت است از: ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾؛ (شوری، ۱۱) از نفس شما انسان‌ها همسرانتان را قرار دادیم؛ نه از مبدائی دیگر یا از مانده گل شما یا عضوی از اعضایتان. ﴿حَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾؛ (زمر، ۶) در این آیه مانند آیه مورد بحث، ابتدا سخن از آفرینش نفس واحده و سپس خلقت همسر

اوست؛ ولی در ادامه می‌فرماید که خداوند چارپایان را هشت جفت (نر و ماده یا وحشی و اهلی) برایتان آفرید، پس چنین نیست که ماده از نر باشد، بلکه از هر حقیقتی یک جفت آفریده شده است. همچنین آیات دیگری چون: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾؛ (روم، ۲۱) از نشانه‌های خدا آن است که از همان حقیقت واحد برای شما همسرانی آفرید تا با آن‌ها آرامش یابید. ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَفْدَةً﴾؛ (نحل، ۷۲) خداوند برای تأمین شما از نفس و حقیقت خودتان جفت‌هایی و از جفت‌های شما فرزندان و نوه‌ها را برایتان قرار داد. این آیات درباره زن و مرد است؛ خواه زن در مقابل شوهر یا برابر مرد. نتیجه اینکه زن و مرد دارای یک حقیقت‌اند و زن از مرد آفریده نشده تا مرد فضیلت و شرافت تکوینی داشته باشد. (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۰۷/۱۷-۱۰۹)

علامه مجلسی در زمینه یکسانی غایت، می‌فرماید: آنچه به‌طور واضح از آموزه‌های دینی می‌توان بهره گرفت، هم‌سانی زن و مرد در هدف غایی آفرینش انسان است؛ زیرا مخاطب، انسان است و صنف خاصی مورد توجه نیست. از این رو، می‌توان گفت که هدف خلقت انسان، رسیدن به کمال و قرب الهی و سعادت ابدی بوده و زن یا مرد بودن در آن تأثیری ندارد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۱۴/۵)

آیت‌الله مصباح در بحث تفاوت‌های زن و مرد می‌فرماید: جنس زن و مرد مشترک است و در اصل ویژگی‌های انسانی اشتراک دارند؛ اما دو صنف متفاوت از یک نوع هستند. مرد و زن از لحاظ ماهیت یکسان‌اند؛ یعنی هر دو «انسان» هستند. کمال این دو بر اثر عبودیت خدای متعال و انجام تکالیفی که بر عهده آنان است، به‌طور یکسان محقق می‌شود. بر اساس آیات قرآن چنین نیست که بعضی از انواع و مراتب کمالات انسانی، به مردان اختصاص داشته باشد و زنان را در آن سهم و مشارکتی نباشد، یا برعکس. (ر.ک. بقره، ۱ و ۲۲۱، نساء، ۴ و ۱۲۴، نمل، ۲۷، توبه، ۹، احزاب، ۳۳، فتح، ۵-۶، حدید، ۵۷) زن و مرد هر دو در هر یک از دو جناح حق و باطل وجود دارد و چنین نیست که تکیه جناح حق یا جناح باطل بر مردان یا زنان باشد، چراکه آنچه انسان‌ها را در دو جناح حق و باطل وارد می‌کند، ایمان حقیقی و کفر باطنی و

نفاق است، نه زن یا مرد بودن. (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۷۱-۲۷۴)

بنا بر آنچه تا به حال بیان شد، زن و مرد در ذات، سرشت، آفرینش و هدف از آفرینش تمایزی با یکدیگر ندارند و تمایزات ایشان در امور عرضی و فرعی است و به اصطلاح علامه جوادی آملی، مادی و جسمانی است و به هیچ وجه نفسانی نیست.

۴- تمایزات جسمی، برتری یا عدم برتری مرد بر زن و برعکس

از گذشته تاکنون رویکرد برخی از اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان در مورد زن چنین بوده که او را موجودی پست و ضعیف می‌دانسته‌اند. به عنوان نمونه فیلون، فیلسوف اسکندرانی که در سده نخست میلادی می‌زیست، زن را موجودی منفعل، مظهر ادراک حسی و نیازمند به قوه عاقله مردان می‌دانست. (ژنوی ولوید، ۱۳۸۰: ۵۲-۵۳)

یکسان‌انگاری زن و طبیعت و استعاره «زن مانند طبیعت است» در دوره رنسانس نیز مبنای نگاه فرودست به زنان بود. برتری قوای عقلانی بر قوای طبیعی و برابر دانستن مرد با عقل و زن با طبیعت در سخنان فرانسیس بیکن، جان لاک و ژان ژاک روسو نیز کاملاً دیده می‌شود. (ر.ک. سوزان مولر آکین، ۱۳۸۳: ۲۸۱-۲۸۴ و ۱۸۳-۱۹۰) در سال ۵۸۶ میلادی در فرانسه کنگره‌ای در بحث از زن و انسان بودن یا نبودن او تشکیل شد و نتیجه کنگره این بود که: زن هم انسان است، اما نه چون مرد، انسانی مستقل، بلکه انسانی مخصوص خدمت کردن به مردان. در انگلستان نیز تا حدود صدسال قبل، زن جزو مجتمع انسانی به حساب نمی‌آمد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴۰/۴) توماس آکویناس، زن را حیوانی می‌دانست که نه استوار است و نه ثابت قدم. (ستاری، ۱۳۷۵: ۶۱)

اندیشمندان شرقی و مسلمان نیز سخنان و عبارتهایی طعن‌آمیز درباره زنان داشته و آنان را موجوداتی کم‌ارزش‌تر از مردان شمرده‌اند. در یونان قدیم، زن را موجودی پلید و دست‌پرورده شیطان می‌دانستند و رومیان و بعضی از یونانیان معتقد بودند که فقط مرد دارای نفس مجرد انسانی است. رفتار عرب با زنان نیز تلفیقی از رفتارهای فوق بود؛ غزالی اندیشمند مسلمان و مطرح در جهان اسلام بود که متأسفانه دیدگاه مثبتی در مورد زنان نداشت. وی

در کتاب اخلاق خویش، ذیل بحث از وظیفه فرد مسلمان در دنیا، دیدگاه خویش را در مورد زنان چنین تبیین کرده: از آنجا که معرفت خداوند بهترین نوع معرفت برای مسلمانان است، ایشان باید برای دستیابی به این مهم، تأثیر محرک‌های داخل و خارج از بدن خود را کاهش دهند؛ عوامل خارجی بازدارنده از آن هدف را سرکوب کنند و از لذت‌های دنیوی چشم‌پوشند. در این میان، زنان بازیچه‌های خطرناکی هستند که اگرچه ابزاری هستند در جهت افزایش نسل امت اسلامی و فروکش آتش غریزه جنسی مردان، اما نباید به گونه‌ای مورد توجه مردان مسلمان قرار گیرند که آن‌ها را از توجه به خداوند بازدارد. (ر.ک. غزالی، بی تا: ۲۰۸/۲-۲۱۱)

بر اساس این مطالب، این اندیشمندان به دنبال اثبات برتری مرد نسبت به زن به جهت تفاوت‌های طبیعی و جسمانی بودند؛ اما باید توجه داشت که درست است اختلاف در تشریح در مورد زن و مرد به جهت همین تفاوت‌های جسمانی است که بر اساس حکمت الهی در وجود تمام موجودات در راستای تحقق مصلحت عالم هستی تعبیه شده، اما آیا این تمایزات مادی و قوانین ناشی از آن موجب برتری یکی از دو صنف زن و مرد بر دیگری می‌شود یا خیر؟ در پاسخ به این مسئله، اندیشمندان نظراتی دارند. از جمله علامه طباطبایی که می‌فرماید: از جهت ارزشمندی، تفاوتی بین ایشان نیست؛ چرا که تنها معیار ارزشمندی و برتری انسان‌ها نسبت به یکدیگر تقوا است که جنسیت و تفاوت‌های مادی در آن نقشی ندارد. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۶۹/۲-۲۷۵) علامه جوادی آملی نیز بیان داشته‌اند که از آنجا که از نظر علل و عوامل بیرونی تفاوتی نیست و راهی هم برای حکم به تفاوت در علل و عوامل درونی وجود ندارد و یا لاقلاً حکم به تفاوت مشکل است، اگر کسی رابطه بین همه فضائل نفسانی و ذرات ماده را بررسی نمود و کاملاً برای او روشن شد که برای رسیدن به هر فضیلت خاص چه قسمتی از بخش‌های مغزی لازم است، آنگاه می‌تواند ادعا کند که، چون بین دستگاه مغز زن و مرد تفاوت است، در نتیجه، مقام زن از مقام مرد نازل تر است، در حالی که اقامه این دلیل دشوار و این ادعا بدون دلیل، پذیرفتنی نیست. بر این اساس، پس نمی‌شود گفت: مرد بر زن فضیلتی دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۹-۲۵۰)

آیت‌الله مصباح در بحث برتری بین زن و مرد این مطلب را در دو شق مورد بررسی قرار می‌دهند. از نظر ایشان برتری گاه تکوینی است و گاه تشریحی. در عرصه تکوین که انسان راهی برای ورود به بحث ندارد، چون عقل انسان توان درک عرصه تکوین را ندارد؛ اما آنچه از آیات برمی‌آید، در تکوین، تفاوتی بین زن و مرد نیست. اما در بحث برتری تشریحی در زمینه بیشتر بودن حقوق و مزایای مرد نسبت به زن از جهت مادی می‌فرمایند: بنا بر میزان توانایی هر کدام، تکالیفی برای زن و مرد قرار داده شده و در مقابل هر تکلیف، حقوقی تعریف شده است. از آنجا که از جهت طبیعت و ماده، مرد از زن قوی‌تر است، تکالیف سنگین‌تری نسبت به زن دارد و در مقابل، حقوق بیشتری هم دارد؛ اما هیچ‌یک از این‌ها دلیل برتری مرد بر زن نیست. (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۸۰-۲۸۳)

شهید مطهری می‌فرماید: تفاوت‌های زن و مرد دلیلی بر انحطاط و عقب‌ماندگی زن نیست. تفاوت‌های زن و مرد بر اساس اصل تناسب است که بر همه جهان حکم فرما است. (مطهری، ۱۳۸۲: ۹۵/۵-۱۰۱)

پر واضح است که هر انسانی در هر جایگاهی اگر به وظایف الهی‌اش عمل کند نزد باری تعالی بالاترین مقام را دارد، چرا که ﴿لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾. (بقره، ۲۸۶) از این جهت حتی بین هیچ‌یک از انسان‌ها تفاوتی نیست و هر کسی اگر به تمام تکالیفش که بر اساس ظرفیتش برای او تعریف شده عمل کند، قطعاً به کمال حقیقی دست پیدا می‌کند. بنا بر آنچه بیان شد از آنجا که هدف از خلقت و کمال‌نهایی انسان متأثر از جنسیت نیست و زن و مرد هر دو در سعادت و کمال خود مشترک هستند و به‌علاوه در اصل مرتبه هستی و وجودشان و ذاتاً تمایزی با یکدیگر ندارند، پس هیچ‌یک از این دو بر دیگری هیچ‌گونه برتری ندارد.

نتیجه‌گیری

* انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است که بعد مادی وی به جسم او و بعد معنوی او به روحش بازگشت دارد.

* زن و مرد در ذات و سرشت، آفرینش و هدف از آفرینش تمایزی با یکدیگر ندارند و تمایزات ایشان در امور عرضی و فرعی است که به بعد مادی ایشان برمی‌گردد.

* بنا بر آنچه بیان شد از آنجا که هدف از خلقت و کمال نهایی انسان متأثر از جنسیت نیست و زن و مرد هر دو در سعادت و کمال خود مشترک هستند و به علاوه در اصل مرتبه هستی و وجودشان و ذاتاً تمایزی با یکدیگر ندارند، پس هیچ‌یک از این دو بر دیگری هیچ‌گونه برتری ندارد.

* بنابراین جنسیت از دیدگاه علم‌النفس فلسفی، هیچ‌گونه دخالتی در نفس انسان ندارد و از همین رو هیچ‌گونه تمایزی در نفس دو جنس زن و مرد وجود ندارد که موجب برتری یکی بر دیگری شود و این دو به لحاظ نفسانی انسان هستند.

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. آکین، سوزان مولر، ۱۳۸۳، زن از دیدگاه فلسفه غرب، ترجمه نادر نوری زاده، تهران: قصیده سرا.
۲. ابن سینا، بوعلی، ۱۴۰۴، الشفا (الهیات)، ج ۱، مکتبه آیت الله المرعشی، قم: بی نا.
۳. ابن عربی، محیط الدین، ۱۹۸۹، رحمة من الرحمان فی تفسیر و انتشارات القرآن، دمشق: مطبعة تضر.
۴. بستانی، فواد افرام، ۱۳۷۵، فرهنگ ابجدی، ج ۲، تهران: اسلامی.
۵. پادشاه، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ جامع فارسی آندراج، ج ۷، تهران: خیام.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، تفسیر انسان به انسان، قم: اسراء.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، تسنیم، ج ۱۷، بی جا.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، زن در آینه جمال و جلال الهی، ج ۱۹، بی جا.
۹. ستاری، جلال، ۱۳۷۵، سیمای زن در فرهنگ ایران، ج ۲، تهران: سعدی.
۱۰. سجادی، جعفر، ۱۳۷۹، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. صدر المتألهین شیرازی، محمد ابراهیم، ۱۳۸۴، اسفار اربعه، ج ۳، ج ۶، ترجمه محمد خواجهوی، تهران: مولی.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴، المیزان، ج ۱ و ۲ و ۴، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین.
۱۳. طوسی، نصیر الدین، ۱۳۷۳، اخلاق ناصری، ج ۵، تهران: خوارزمی.
۱۴. غزالی، ابو حامد محمد، ۱۳۷۳، احیاء علوم دین، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. فریدمن، جین، ۱۳۸۱، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: آشیان.
۱۶. لوید، ژنویو، ۱۳۸۰، عقل مذکر، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: نی.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، ج ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۸. مستقیم، مهدیه، ۱۳۷۸، «تحلیلی فلسفی از رابطه ارزشمندی ذاتی و جنسیت»،
مطالعات راهبردی زنان، ش ۴۲.

۱۹. مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۱، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۵، چ ۸، بی‌جا: وزیری.

۲۰. مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۳، معارف قرآن ۳؛ انسان‌شناسی، چ ۷، بی‌جا.

۲۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، چ ۸، قم: صدرا.

۲۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، تهران: صدرا.

۲۳. مظفر، محمدرضا، ۱۴۱۸، تلخیص المنطق، تلخیص علی‌اکبر ترابی، قم: مؤسسه
دارالعلم.

۲۴. معین، محمد، ۱۳۵۳، فرهنگ معین، ج ۱، تهران: امیرکبیر.

۲۵. منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۸۵، انسان‌شناسی، تهران: مهدی القرآن.

۲۶. هاید، جانت شیلی، ۱۳۸۷، روان‌شناسی زنان، ترجمه اکرم خمسه، تهران: دوران.

27. Maitland, S., et al, 2004, "Selectiv sex differences in declarative memo-
ry", *Memory & Cognition*, 32, p.1160-1169.